

جنگ هنوز هم کارهای بسیاری در کوزوو در پیش داریم:

۱. صحیح و سالم رساندن مهاجران به خانه

۲. پاکسازی میدانهای مین

۳. بازسازی خانه‌ها

۴. تامین غذا، دارو و پناهگاه برای بی خانمانها

۵. خلع سلاح ارتش آزادیخواه کوزوو

۶. ایجاد یک محیط امن برای آلبانیاییها

۷. سازماندهی یک دولت مردمی

۸. بازگرداندن شرایط مطلوب اقتصادی

این کار بزرگی به حساب می‌آید که لازم بود متفقین اروپایی ما انجام دهند، هرچند بیشتر سهم حملات هوایی را ما بر عهده داشتیم.

علیرغم چالشهایی که در پیش داشتیم، احساس رضایت و آرامش فوق‌العاده‌ای داشتم. جنگ ۱۰ ساله اسلو بودان میلو شویچ به منظور تحمیل خواسته‌هایش بر یوگسلاوی سابق نفسهای آخر را می‌کشید. به آتش کشیدن روستاها و کشتن انسانهای بی‌گناه، یک ماجرای تاریخی بود. روزی که با روسیه به توافق رسیدیم، همراه با هیلاری برای شرکت در اجلاس سالانه سران گروه ۸ از ایالات متحده خارج شدم تا در مهمترین گردهمایی آن سال شرکت کنم. علاوه بر جشن گرفتن پایان موفقیت‌آمیز جنگ کوزوو، پیشنهادات وزیر دارایی را برای بهینه‌سازی امور مؤسسات مالی بین‌المللی و سیاستهای ملی برای مواجه شدن با چالشهای جهانی، تأیید و طرحی را که به شدت از آن حمایت می‌کردم، اعلام کردم.

پس از اجلاس سران، به اسلوونی پرواز کردیم تا از اهالی آن کشور به دلیل حمایت از ناتو در کوزوو و کمک به مهاجران سپاسگزاری کنیم. سپس برای سپاسگزاری به مقدونیه رفتیم، جایی که جیرو گلیگورو رییس‌جمهور، علیرغم بحران اقتصادی و تنشهای نژادی موجود در کشورش، به ۳۰۰/۰۰۰ مهاجر پناه داده بود.

در اردوگاهی در اسکوپجی، من و هیلاری و چلسی با تعدادی از پناهندگان ملاقات کردیم و به ماجراهایی که بیان می‌کردند، گوش دادیم. همچنین با نیروی امنیتی بین‌المللی که در آنجا مستقر بودند، ملاقات کردیم. فرصتی بود تا بتوانم شخصاً از وس کلارک سپاسگزاری کنم.

رویدادها در ماه ژوئن اوج گرفت. در شانزدهم ژوئن، ال گور نامزد ریاست جمهوری شد. مخالف احتمالی او فرماندار جورج دبلیو بوش بود. بوش در آن زمان بیش از ال و رقیب انتخابات مقدماتی بیل برادلی، سناتور سابق نیوجرسی پول داشت. هیلاری نیز به پیروزی در انتخابات مجلس سنا در نیویورک امیدوار می شد. زمانی که ما کاخ سفید را ترک کردیم ۲۶ سال بود که در امور سیاسی به من کمک می کرد. از اینکه می توانستم ۲۶ سال آینده را به او کمک کنم، بسیار خوشحال بودم.

به نظر من جمهوریخواهان می کوشیدند مرا در وضعیت ناپایدار قرار دهند. اگر واکنش من منفی بود و در برابر رفتار آنان احساس ناراحتی می کردم، می گفتند که لیاقت رهبری ندارم. اگر خوشحال می بودم، می گفتند که نگاه پیروزمندانهای دارم و به گونه ای رفتار می کنم که انگار از مجازات در امان مانده ام. شش روز پس از تبرئه در مجلس سنا به نیوهامپشایر رفتم تا هفتمین سالگرد رویداد نیوهامپشایر را جشن بگیرم. برخی از منتقدان کنگره ای به من گفته بودند که نباید خوشحال باشم، ولی من خوشحال بودم، آن هم به دلایل زیاد:

* همه دوستان قدیمی آمده بودند تا مرا ببینند.

* مرد جوانی را دیدم که می گفت نخستین رأی دوران زندگی خود را برای من به صندوق انداخته و خوشحال است که دقیقاً به قولهایی که داده ام، عمل کرده ام.

* زنی را ملاقات کردم که می گفت او را به استفاده از بیمه تأمین اجتماعی و بازگشت به شغل پرستاری ترغیب کرده ام. در سال ۱۹۹۹ او یکی از پرستارهای نیوهامپشایر بود.

اینها همان کسانی بودند که من به خاطرشان وارد سیاست شدم. جمهوریخواهان دیگر پشت سر هیلاری هم حرف می زدند، ولی او زن پرقدرتی به حساب می آمد که راه درستی را در سیاست پیش گرفته بود. از سال ۱۹۹۵ زمانی که جمهوریخواهان جناح راست، قدرت را در کنگره به دست گرفتند، من مانع اجرای طرحهای افراطی آنها شده و

بیل کلینتون / ۱۰۳۵

پیشرفت زیادی در زمینه اقتصادی، اجتماعی و محیطی به دست آورده
بودم. می‌دانستم با ادامه روند سابق، به خوبی می‌توانم بر سایر مشکلات
جامعه غلبه و بر جامعه‌های متحد و دور از تعصبات و نژادپرستیها،
حکومت کنم.

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

فصل ۵۳

در اوایل ماه ژوئن، به منظور افزایش هشدار در زمینه بهداشت روانی، یک سخنرانی رادیویی با تیپر گور انجام دادیم. تیپر را به عنوان مشاور رسمی در امور بهداشت روانی انتخاب کرده بودم و اخیراً نیز جسورانه، روش درمانی خاص خود را برای افسردگی ارائه داده بود. دو روز بعد من و هیلاری به منظور شرکت در یک کنفرانس بهداشت روانی در کاخ سفید به آل و تیپر پیوستیم. در این کنفرانس به بررسی لغزشهای فردی، و آثار اقتصادی و اجتماعی بیماریهای روانی درمان نشده پرداختیم.

سایر روزهای آن ماه را نیز به پروژه‌های زیر پرداختم: تأکید بر امنیت تسلیحاتی، تلاشهایمان برای کشف واکسنی علیه بیماری ایدز، فعالیت برای پیشبرد اهداف زیست محیطی و آزمایشگاهی، پیشرفت در مذاکرات تجاری، استماع گزارش هیأت مشاوران اطلاعاتی امور خارجه رئیس جمهور در امور مربوط به امنیت آزمایشگاه‌های تسلیحاتی وزارت نیرو، برنامه‌ای برای افزایش بیمه خدمات درمانی و معلولیت‌های مهاجران قانونی، طرحی برای مجاز دانستن سازمان تأمین خدمات درمانی به منظور تحت پوشش قراردادن آمریکاییهای معلولی که به دلیل ورود به بازار کار، بیمه خدمات درمانی خود را از دست داده‌اند و نمی‌توانند هزینه درمان خود را پرداخت کنند، وضع قانونی برای کمک به کودکان بزرگتری که برای مهیا کردن یک زندگی مستقل از بهزیستی بیرون

بیل کلینتون / ۱۰۳۷

می آیند، و برنامه‌ای برای نوسازی خدمات پزشکی و افزایش وجه بیمه عمر.

مشتاقانه منتظر فرارسیدن ماه ژوئیه بودم، به‌نظرم ماه خوب و روشنی می‌توانست باشد. قرار بود با آغاز این ماه، خارج کردن عقاب سرسفید (عقاب آمریکایی) را از فهرست گونه‌های در معرض انقراض اعلام کنم، و آل‌گور برنامه کامل کردن بازسازی زمینهای باتلاقی فلوریدا را به اجرا بگذارد. هیلاری تور خود را برای گوش دادن به مشکلات مردم در مزرعه سناتور موبینهان در نیویورک شمالی آغاز کند. من نیز سفر به اطراف کشور را برای ملاقات با جوامع فقیر و اجرای ابتکار ایجاد بازارهای جدید به‌منظور متمرکز کردن سرمایه در جاهایی که هنوز تحت پوشش ما نبودند، آغاز کنم. همه این کارها انجام شد، ولی حوادثی نیز رخ داد که غیرمنتظره، مشکل‌ساز و حتی دردآور بود.

نواز شریف نخست‌وزیر پاکستان با من تماس گرفت و درخواست کرد روز چهارم ژوئیه به واشینگتن بیاید تا در مورد بن‌بستی که در مذاکره با هند ایجاد شده بود، گفتگو کنیم، بن‌بستی که هفته‌ها قبل زمانی که نیروهای پاکستانی تحت فرماندهی ژنرال پرویز مشرف از خط مرزی گذشته بودند، شکل گرفته بود. از سال ۱۹۷۲، آن منطقه به‌عنوان مرز بین هند و پاکستان در نظر گرفته شده بود. شریف نگران بود موقعیتی که پاکستانیها ایجاد کرده بودند، از کنترل خارج شود و امیدوار بود با استفاده از مساعدتهای من نه تنها این بحران را حل کند، بلکه بتواند به مذاکره با هندیها بر سر مسأله کشمیر نیز پردازد. حتی پیش از این بحران، با بیان اینکه کمکهای من در خاورمیانه و ایرلند شمالی بسیار باارزش بوده‌اند، شریف خواسته بود در مورد مسأله کشمیر به او کمک کنم. برای او توضیح دادم که ایالات متحده در آن دو مورد چون هر دو طرف خواسته بودند، دخالت کرده است، ولی در این مورد هند شدیداً دخالت هرگونه نیروی خارجی را رد می‌کند.

واکنشهای شریف پیچیده بود، زیرا در ماه فوریه، نخست‌وزیر هند، اتل بیهاری واجپایی به لاهور پاکستان سفر کرد تا مذاکرات دوجانبه‌ای را به‌منظور حل مشکل کشمیر و سایر اختلافات انجام دهد، ولی پاکستان با گذر از خط مرزی، مذاکرات را برهم زده بود. نمی‌دانستم آیا شریف این

تعدی را برای ایجاد بحران به این امید که آمریکا دخالت خواهد کرد انجام داده و یا به طور ساده، اجازه این تجاوز را داده تا از مواجهه با افراد نظامی پر قدرت پاکستان جلوگیری کند. در هر صورت، او خود را در مخمصه‌ای انداخته بود که رهایی از آن آسان نبود.

به شریف گفتم همیشه از او در واشینگتن استقبال خواهم کرد، حتی در روز چهارم ژوئیه، ولی اگر می‌خواهد روز استقلال آمریکا را با او بگذرانم، باید با در نظر گرفتن دو چیز به آمریکا بیاید: ابتدا باید با عقب‌نشینی نیروهایش از خط مرزی موافقت کند و سپس بداند که من مداخله در نزاع بر سر کشمیر را قبول نخواهم کرد، به ویژه در شرایطی که این کار به نظر پاداشی برای تاخت و تاز اشتباه پاکستان به حساب می‌آید. شریف اظهار کرد که در هر صورت، می‌خواهد بیاید. در تاریخ چهارم ژوئیه در بلر هاوس یکدیگر را ملاقات کردیم. روز بسیار گرمی بود؛ ولی هیأت نمایندگان پاکستان به این گرما عادت داشتند. آنها با آن شلوارهای سفید و تونیکهای بلند سنتی به نظر می‌آمد نسبت به من که کت و شلوار رسمی پوشیده‌ام، بسیار راحت‌تر هستند. بار دیگر شریف به من اصرار کرد در مسأله کشمیر دخالت کنم. باز هم برای او توضیح دادم که بدون جلب موافقت هند، این کار بی‌فایده خواهد بود؛ ولی اگر پاکستان نیروهای خود را عقب بکشد، به واچپایی اصرار خواهم کرد مذاکرات دوجانبه را از سر بگیرد. بیانه مشترکی را عرضه کردیم که بر طبق آن مراحل بازسازی خط مرزی طی می‌شد و در آن صورت من از پیگیری مذاکرات دوجانبه‌ای که خشونت‌ها مانع ادامه آن شده بود، حمایت می‌کردم.

پس از این ملاقات، به این نتیجه رسیدم که شاید شریف به اینجا آمده است تا از آمریکا سوءاستفاده و پشتوانه‌ای برای خود در دستور دادن به ارتش برای ترک جنگ ایجاد کرده باشد. می‌دانستم که شرایط آشفته‌ای در وطنش دارد و امیدوار بودم بتواند از این آشفتگیها نجات یابد، زیرا به همکاری او در جنگ علیه تروریسم احتیاج داشتم.

پاکستان یکی از معدود کشورهایی بود که روابط پنهانی با طالبان داشت. پیش از ملاقاتمان در تاریخ چهارم ژوئیه، در سه موقعیت برای دستگیری اسامه بن لادن از پاکستان کمک گرفته بودم:

بیل کلینتون / ۱۰۳۹

در ملاقات دسامبر گذشته؛ در مراسم خاکسپاری شاه حسین؛ در مکالمه تلفنی در ماه ژوئن و به دنبال آن با ارسال یک نامه، از پاکستان یاری خواستم. گزارشهای اطلاعاتی زیادی دریافت کرده بودیم مبنی بر اینکه القاعده در پی برنامه‌ریزی برای حمله به ادارات و اماکن مختلف آمریکا در سراسر دنیا و شاید در خود ایالات متحده آمریکا است. در انهدام کانونهایشان و دستگیری تعدادی از اعضای القاعده موفق بودیم؛ غیر از بن لادن و معاونان ارشد او، دیگران دستگیر و یا کشته شدند؛ ولی همچنان این تهدید باقی بود. در چهارم ژوئیه به نواز شریف گفتم اعلام خواهیم کرد که پاکستان در حمایت از تروریسم در افغانستان تأثیر داشته است، مگر اینکه برای کمک به دستگیری بن لادن، بیشتر تلاش کند.

در روزی که با نواز شریف ملاقات داشتم نیز دستور جلسه اجرایی را امضا کردم که بر مبنای آن؛ تحریمهای اقتصادی طالبان اعمال می‌شد، سرمایه‌هایشان مسدود و معاملات بازرگانی آنان ممنوع می‌شد. در این دوره، با حمایت نواز شریف، همچنین مقامات آمریکایی آموزش ۶۰ نفر از کماندوهای پاکستانی را برای رفتن به افغانستان و دستگیری بن لادن آغاز کردند. در مورد اجرای این طرح، مردد بودم، حتی اگر شریف می‌خواست کمک هم بکند، ارتش پاکستان پر از هواخواهان طالبان و القاعده بود. ولی به اعتقاد من با چنین اقداماتی، چیزی را از دست نمی‌دادیم.

روز پس از ملاقات با شریف، سفر جدید را آغاز کردم. از هازارد، کنتاکی با تعداد زیادی از نمایندگان از جمله کارگزاران تجاری، نمایندگان کنگره، اعضای کابینه، جسی جکسون و آل فرام آغاز کردم. از اینکه جکسون این تور را تنظیم می‌کرد، خوشحال بودم و به همین دلیل بود که از آپالاچیا فقیرترین محله سفیدپوست‌نشین شروع کردیم. جس مدتی طولانی برای وارد کردن سرمایه بخش خصوصی به مناطق فقیرنشین، فعالیت کرده بود. حتی در ماجرای خلع مقام نیز این کار ادامه یافت. در آن موقع، جسی از کل خانواده من حمایت کرده و تلاش خاصی برای آرامش بخشیدن به چلسی انجام داده بود. از کنتاکی به کلارکسدیل میسی‌سی‌پی، خیابان شرقی لوئیس، ایلینویز، پین‌ریچ رزرویش در داکوتای جنوبی، در همسایگی هیس پاینک در فونیکس آریزونا و همسایه واتس

۱۰۴۰ / زندگی من

در لوس آنجلس سفر کردیم.

هرچند آمریکا مدت دو سال نرخ بیکاری بیش از ۴ درصد داشت، ولی همه جوامعی که من از آنها دیدار کردم و جوامع بسیار دیگری مانند آنها، از نرخ بیکاری بسیار بیشتری رنج می بردند و درآمد سالانه آنها بسیار پایین تر از میانگین شهروندان بود. نرخ بیکاری در بین ریج بیش از ۷۰ درصد بود. با این حال هر جا می رفتیم، افراد باهوش و پرکار و سختکوشی را می دیدم که قادر بودند تأثیر بسیاری بر بهبود اقتصاد بگذارند.

فکر کردم انجام فعالیتهای بیشتر برای آوردن سرمایه به این مناطق هم کاری درست و هم از نظر اقتصادی زیرکانه است. در این صورت از بزرگترین توسعه اقتصادی در تاریخ همراه با رشد دائمی میزان تولید برخوردار می شدیم. به نظر من سه راه برای ادامه این رشد بدون افزایش تورم وجود داشت:

- * فروش تولیدات و خدمات رسانی بیشتر از طریق اور برون مرزی.
 - * افزایش مشارکت نیروی کار عضو جمعیتهای خاصی مانند دریافت کنندگان اعانات و یا کمکهای رفاهی دولتی.
 - * ایجاد بازارهای جدید بورس در آمریکا، در مناطقی که میزان سرمایه گذاری بسیار کم و بیکاری بسیار زیاد است.
- در دو مورد نخست، با توجه به بیش از ۲۵۰ قرارداد تجاری و اصلاحات رفاهی، خیلی خوب عمل کرده بودیم. شروع خوبی هم در مورد سوم داشتیم، با بیش از ۱۳۰ منطقه توانمند و جامعه های دارای پشتکار، بانکهای توسعه محلی و اجرای فعال لایحه سرمایه گذاری اتکایی جامعه. ولی جوامع بسیار زیادی نیز کنار گذاشته شدند. من در پی تدوین یک طرح اجرایی برای افزایش سرمایه قابل دسترسی در بخشهای مرکزی شهر (به ویژه بخشهای فقیرنشین)، روستاها و منطقه سرخپوستان تا ۱۵ میلیارد دلار بودم. از آنجا که این کار می توانست سرمایه گذاریهای آزاد را ارتقا دهد، امیدوار بودم به شدت از طرف هر دو حزب حمایت شوم. در واقع به نظر می آمد سخنگوی مجلس مشتاق این کار است.
- در تاریخ پانزدهم ژوئیه، باراک و همسرش دعوت من و هیلاری را برای گذراندن یک شب در کمپ دیوید در کنار ما قبول کردند. شام

بیل کلینتون / ۱۰۴۱

لذتبخشی خوردیم و من و باراک تا ساعت ۳ صبح بیدار ماندیم و صحبت کردیم. واضح بود که می‌خواهد جریان صلح را کامل کند و معتقد بود که پیروزی بزرگش در انتخابات، اختیار انجام این کار را به او می‌دهد. مشتاق بود تا کاری واقعی در قرارداد کمپ دیوید انجام دهد؛ به ویژه از زمانی که من ساختمانی را که بیشتر مذاکرات رییس‌جمهور کارتر با انور سادات و مناخیم بگین در سال ۱۹۷۸ در آنجا صورت گرفته بود، به او نشان دادم. در همان زمان، سعی داشتم مذاکرات صلح ایرلند شمالی را نیز دوباره برقرار کنم. ناسازگاری بین شین فن و اتحادگرایان در مورد اینکه آیا IRA را از دور خارج کنند یا نه، می‌توانست بعد از شکل‌گیری مذاکرات جدید اتفاق بیفتد و یا اینکه لازم بود قبل از آن انجام شود مشکل تازه‌ای ایجاد کرده بود. شرایط را برای باراک، توضیح دادم.

روز بعد، جان کندی جوان، همسرش کارولین و خواهرش لورن در سانحه‌ای هوایی با هواپیمای کوچکشان در کرانه ماساچوست، جان خود را از دست دادند. از همان ابتدا که جان را در دهه ۱۹۸۰ که دانشجوی حقوق بود و به‌عنوان دستیار در مؤسسه بازرگانی میکی کاتور در لس‌آنجلس کار می‌کرد دیدم، از او خوشم آمد. در سال ۱۹۹۱، به یکی از ستادهای مبارزات انتخاباتی نخست من در نیویورک آمده بود، و مدت کوتاهی پیش از مرگ، از نشان دادن طبقات مسکونی کاخ سفید به کارولین و جان لذت بردم. تد کندی سخنان پرشکوهی برای اعضای خانواده‌ای که در سانحه هوایی مرده بودند، ارائه داد. او همانند پدرش ویژگیهای مثبتی را دارا بود.

در بیست و سوم ژوئیه، ملک حسن دوم، شاه مراکش در سن هفتاد سالگی درگذشت. او یکی از همپیمانان آمریکا و حامیان فرآیند صلح خاورمیانه بود، و از اینکه روابط شخصی بسیار خوبی با او داشتم، خوشحال بودم. بار دیگر با ارسال یادداشت کوتاهی، رییس‌جمهور بوش قبول کرد که برای مراسم بزرگداشت ملک حسن با من، هیلاری و چلسی به مراکش بیاید. همراه با مبارک، یاسر عرفات، ژاک شیراک و رهبران دیگر تا سه مایل در مسیر معینی به سمت رباط، پایتخت آن کشور، پشت سر کالسکه‌ای که تابوت را حمل می‌کرد، راه رفتیم. علاوه بر اینکه یک میلیون نفر در خیابانها صف کشیده بودند، جمعیت زیادی در غم

فراق پادشاه شیون و زاری می کردند. غوغای کرکننده جمعیت، عظیم و عاطفی بود و آن راهپیمایی، یکی از شگفت‌انگیزترین حوادثی به‌شمار می‌آمد که تا آن هنگام در آن شرکت کرده بودم. فکر می‌کنم این کار حتماً روح حسن را شاد کرده است...

پس از ملاقاتی کوتاه با پسر و وارث ملک حسن، شاه محمد پنجم، به سمت کشور پرواز و سپس آنجا را به مقصد سارایه و و ترک کردم. به چند رهبر اروپایی پیوستم و در آنجا جمع شدیم تا معاهده‌ای برای ثبات بالکان ارائه بدهیم. معاهده‌ای که نیازهای کوتاه‌مدت و رشد بلندمدت منطقه را با ایجاد دسترسی بیشتر به بازارهایمان برای تولیدات بالکان فراهم کند و برای ورود کشورهای جنوب شرقی به سازمان جهانی تجارت آماده شود؛ و سرمایه‌گذاری و ضمانت‌های اعتباری را برای تشویق سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تأمین کند. بقیه مدت تابستان نیز گذشت در حالی که من همچنان بر سر بودجه و میزان توزیع مالیاتی که جمهوریبخواهان طرح کرده بودند، با آنها مخالفت می‌کردم؛ دیک هالبروک سرانجام پس از یک تأخیر ناخواسته چهارده ماهه به‌عنوان سفیر سازمان ملل تعیین شده بود؛ و هیلاری برای اعلام نامزدی انتخاباتی خود آماده می‌شد.

در ماه اوت دوباره به نیویورک سفر کردیم. در تاریخ بیست و هشتم، از یک خانه ویلایی متعلق به اواخر قرن نوزدهم که در سال ۱۹۸۹ در چاپاکوا در فاصله چهل مایلی منهتن واقع شده بود، بازدید کردیم. بخش قدیمی خانه جذاب و بخش جدید نیز وسیع و پرنور بود. هنگامی که از پله‌ها به سمت اتاق خواب بالا می‌رفتم، به هیلاری گفتم که باید این خانه را بخریم. این اتاق بخشی از قسمت اضافه‌شده در سال ۱۹۸۹ بود که طاق بیش از اندازه بلندی با ردیفی از درهای شیشه‌ای که به حیاط پشتی باز می‌شد، داشت. همچنین دارای دو پنجره بسیار بزرگ در دو طرف دیگر بود. زمانی که هیلاری از من پرسید چرا اینقدر از خرید این خانه مطمئن هستم، در پاسخ گفتم: زیرا تو در شرف آغاز یک مبارزه انتخاباتی بسیار سخت هستی و گاهی روزهای بدی خواهی داشت. این اتاق زیبا کاملاً پرنور است و هر روز صبح سرحال و شاداب در آن بیدار می‌شوی.

در اواخر ماه اوت، به آتلانتا سفر کردم تا به خاطر کارهای

بیل کلینتون / ۱۰۴۳

خارق العاده‌ای که رییس جمهور کارتر و همسرش از زمانی که کاخ سفید را ترک کردند انجام داده بودند، به آنها مدال آزادی بدهم.

چند روز بعد در مراسم ویژه‌ای در کاخ سفید، این جایزه را به چندین آمریکایی متشخص دیگر از جمله آقای رییس جمهور فورد و لوید بنتسن تقدیم کردم. دریافت‌کنندگان دیگر این جایزه عبارت بودند از فعالان در زمینه‌های حقوق مدنی، کار، دموکراسی و محیط زیست.

همه آنها به اندازه فورد و بنتسن مشهور نبودند، ولی همکاریهای پایدار و بی نظیری با آمریکا داشتند.

با رفتن به آرکانزاس همراه با ال گور برای دیدار از مزرعه داران محلی و رهبران سیاسی اهل جنوب و دیدار از یک مؤسسه خیریه پر از همکاران ستاد مبارزاتی قبلی، اقدامات مثبت کوچکی انجام دادم. همچنین در یک مهمانی به افتخار هیلاری در مزرعه مارتا، ساکسفون نواختم، و در چند مهمانی در نیویورک، از جمله توفقی که در ایالتی در سیراکوز انجام دادم، با کشاورزان در یک خانه به سر بردم. از مبارزه به نفع هیلاری و ال لذت می بردم و کم کم به زمانی امیدوار می شدم که پس از یک مدت طولانی کمک گرفتن از دیگران، می توانستم زندگی سیاسی خود را همان گونه که آغاز کرده بودم، به پایان برسانم، یعنی با مبارزه برای کسانی که باورشان داشتم.

در اوایل ماه سپتامبر، هنری سینسروس، سرانجام مشکل خود را با دیوید برت به معامله گذاشت. در اف بی آی او را به هجده فقره جنایت متهم کرد. روز پیش از آغاز محاکمه، برت که می دانست چاره‌ای نخواهد داشت، معامله‌ای را به سینسروس پیشنهاد داد بر این مضمون که با پرداختن جریمه ۱۰/۰۰۰ دلاری بدون هیچ حبسی، به جرم خود اعتراف کند. برت بیش از ۹ میلیون دلار از پول مالیات‌دهندگان را در مدت چهار سال، صرف عذاب دادن یک انسان خوب کرد.

بیشتر اوقات ماه سپتامبر به سیاستهای خارجی اختصاص پیدا کرد. در اوایل ماه مادلین آلبرایت و دنیس راس به غزه رفتند تا از باراک و یاسر عرفات حمایت کنند زیرا آنها در زمینه برداشتن گام بعدی اجرای توافقات خود در وای ریور به توافق رسیده بودند. تخصیص یک فرودگاه برای فلسطینیان، گذرگاهی امن که کرانه غربی را به غزه متصل کند و در اختیار

گرفتن یازده درصد از اراضی کرانه غربی و آزادی ۳۵۰ زندانی. آلبرایت و راس به دمشق رفتند تا رییس جمهور اسد را راضی کنند به درخواست باراک برای اجرای هرچه زودتر مذاکرات صلح پاسخ دهد.

روز نوزدهم، برای شرکت در اجلاس آپک، نخستین سفر را خود به نیوزلند انجام دادم. جلسی با من آمد در حالی که هیلاری در خانه ماند تا به مبارزات انتخاباتی خود پردازد. اندونزی و حمایت ارتش آن کشور از سرکوبی خشونت‌آمیز حرکات ضداستقلالی تیمور شرقی، گروهی کاتولیک دردسرساز که در پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان دنیا محصور شده‌اند، بیشترین وقت اجلاس را به خود اختصاص داده بود. اکثر رهبران آپک خواستار اعزام یک هیأت نمایندگی حافظ صلح بین‌المللی به تیمور شرقی بودند و جان هاوارد نخست‌وزیر استرالیا تمایل داشت رهبری این هیأت را بر عهده بگیرد.

ابتداء، اندونزی مخالف بود، ولی خیلی زود مجبور شد تسلیم شود. یک ائتلاف بین‌المللی شکل گرفت تا به رهبری استرالیا نیرویی به تیمور شرقی فرستاده شود و من به نخست‌وزیر هاوارد قول دادم که یک گروه صد نفری از نیروهای آمریکایی را برای تأمین تدارکات لشکرکشی پشتیبانی که متفقین ما احتیاج داشتند، بفرستم.

همچنین با رییس‌جمهور جیانگ زمین دیدار کردم تا در مورد مسائل سازمان تجارت جهانی بحث و گفتگو کنیم و همچنین گفتگوهای دنباله‌داری را با کیم دای یونگ و کزو اوباچی برگزار کردیم تا موقعیت مشترکمان در کره شمالی را تأیید کنیم. نخستین دیدار با بوریس یلتسین نخست‌وزیر روسیه و جانشین منتخب او ولادیمیر پوتین را برقرار کردم. پوتین کاملاً با یلتسین تفاوت داشت. یلتسین درشت‌اندام و چاق بود. ولی پوتین به دلیل سالها ورزش، اندام متناسبی داشت. یلتسین پرحرف بود، ولی کارمند سابق کاگب، دقیق و باهوش بود. این جمله را با این اعتقاد می‌گویم که یلتسین جانشینی برای خود انتخاب کرده بود که مهارت و ظرفیت انجام کارهای سخت و لازم را برای اداره بهتر شرایط اقتصادی و سیاسی آشفته روسیه در مقایسه با اوضاع فعلی یلتسین که به دلیل بیماری نتوانسته به آنها رسیدگی کند، داشت؛ همچنین پوتین به اندازه کافی محکم و استوار بود که بتواند از منافع روسیه دفاع و میراث یلتسین را حفظ کند.

بیل کلینتون / ۱۰۴۵

پیش از اینکه نیوزلند را ترک کنیم، من و چلسی، زمانی را به لذت بردن از مناظر آن کشور زیبا اختصاص دادیم. جنی شیپلی نخست‌وزیر و شوهرش بورتن، از ما در کوین‌تاون پذیرایی کردند. در آنجا من و بورتن گلف بازی کردیم، چلسی با کودکان شیپلی چندین غار کشف کردند و تعدادی از همراهان نیز به ورزش پرش با طناب از روی پل پرداختند. جین اسپرلینگ سعی داشت مرا هم تشویق کند از روی پل بپریم، ولی به او گفتم که تا به حال هرچه سقوط آزاد بوده، انجام داده‌ام!

توقف آخر ما در محل استقرار آمریکاییها برای صرف ناهار در طی فعالیت‌هایمان در آنجا بود. این مرکز شامل یک واحد آموزشی می‌شد که در آن، شرایط یخبندان قطب، عیناً بازسازی شده بود. به آنجا رفتم تا به رسیدگی به مشکل گرمای زمین پردازم. تکه بزرگی از یخ قطب، تقریباً به اندازه جزیره ردس، در نتیجه آب شدن، شکسته و رها شده بود. پیش از آن، عکسهای ماهواره‌ای طبقه‌بندی و منظم شده این اقلیم را بیرون کشیدم تا به مطالعاتی که در زمینه این تغییرات انجام می‌شد، کمک کنم. بزرگترین شور و هیجان این سفر برای من و چلسی، آشنایی با پرنس سرادموند هیلاری کاشف قطب جنوب در دهه ۱۹۵۰ بود. او قله اورست را فتح کرده و از همه مهمتر، کسی بود که نامش را روی مادر چلسی گذاشته بودند.

به محض اینکه به آمریکا بازگشتم، به نیویورک رفتم تا آخرین مجمع عمومی سازمان ملل را در قرن بیستم افتتاح کنم. به نمایندگان اصرار کردم تا به سه اقدام پردازند:

- * افزایش تلاش برای مبارزه با فقر و چهره‌ای انسانی دادن به اقتصاد.
- * افزایش تلاش برای جلوگیری و یا توقف هرچه سریعتر کشتار بی‌گناهان در جنگهای قومی، مذهبی، نژادی و قبیله‌ای.
- * شدت بخشیدن به فعالیت‌های ممنوعیت اقدامات گروه‌های تروریستی و کشورهای بی‌مسئولیت در استفاده از تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی و زیست‌محیطی.

در اواخر این ماه به انجام امور داخلی پرداختم. آخرین طرح مالیاتی را که جمهوریخواهان تعیین کرده بودند، وتو کردم، زیرا بیشتر از توان پرداخت‌کنندگان بود و بار سنگینی را بر دوش اقتصاد آمریکا می‌گذاشت.

بنا بر قوانین بودجه، آن لایحه مالیاتهای زیادی را برای آموزش و پرورش، خدمات درمانی و سازمان حفظ محیط زیست تعیین می‌کرد. این امر ممکن بود در مقابل افزایش هزینه‌های امنیت ملی و خدمات درمانی و همچنین اضافه کردن بر سود نسخه داروهایی که در خدمات درمانی بیشتر مورد نیاز هستند، مانع ایجاد کند.

قرار بود آن سال در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار اعتبار داشته باشیم، ولی طرح مالیات GOP طی یک هفته، تقریباً یک تریلیون دلار خرج داشت. توجیه جمهوریخواهان برای تصویب این لایحه، بر اساس مازاد مبلغ پیش‌بینی شده بود. در مورد این مسأله، من از آنها محتاط‌تر بودم. اگر این پیش‌بینیها اشتباه از آب درمی‌آمد، کسر بودجه باز می‌گشت و همراه با آن، میزان تورم بیشتر و رشد اقتصادی کمتری رخ می‌داد. همچنین در پنج سال گذشته، تخمین دفتر بودجه کنگره با میانگین ۱۳ درصد در سال، اشتباه از کار درمی‌آمد. این خطر به دلیل عدم مسئولیت‌پذیری اتفاق می‌افتاد. از جمهوریخواهان و همچنین دموکراتها خواستم مثل گذشته با مجلس که لایحه اصلاح رفاه در سال ۱۹۹۶ و لایحه بودجه متعادل شده در سال ۱۹۹۷ را تصویب کرده بود، همکاری کنند.

در بیست و چهارم ماه سپتامبر، من و هیلاری یک مهمانی در ساختمان قدیمی قوه مجریه دادیم تا موفقیت تلاشهای دو حزب را برای افزایش سازگاری کودکان در خارج از سیستم سازمان بهزیستی جشن بگیریم. آنها طی دو سال پس از تصویب این قانون تقریباً ۳۰ درصد افزایش یافته بودند. هیلاری را ستایش می‌کنم، او روی این مسأله بیش از بیست سال کار کرده بود. شاید لازم باشد از قویترین حامی اصلاحات در مجلس، تام دیلی که خود یک پدر بسیار موفق بود نیز قدردانی کنم.

اختلافات حزبی، حتی به پیمان‌نامه ممنوعیت آزمایشهای هسته‌ای که از زمان آیزنهاور، از طرف رؤسای جمهور جمهوریخواه و دموکرات حمایت می‌شد، کشیده شد. فرماندهان نیروهای سه‌گانه موافق بودند و کارشناسان هسته‌ای ما اظهار می‌کردند که انجام آزمایشها برای کنترل قابلیت اطمینان تسلیحاتمان ضروری نیست. ولی ما دوسوم آرای لازم سناتورها را برای تصویب این پیمان‌نامه نداشتیم. ترنت لات از من قول گرفت که این موضوع را در مدت باقیمانده از دوران ریاست جمهوری،

بیل کلینتون / ۱۰۴۷

دیگر مطرح نکنم. نمی توانستم بفهمم که آیا سناتورهای جمهوریخواه واقعاً اینقدر پیشرفت کرده اند که به موضع قدیمی حزب خود می گردند و یا اینکه تنها نمی خواهند به من اجازه پیروزی دیگری را بدهند. در هر صورت، رد تصویب پیمان نامه ممنوعیت آزمایشها، باعث تضعیف توانایی آمریکاییها در مورد اینکه کشورهای دیگر نباید تسلیحات هسته ای داشته باشند و یا آزمایشهای آن را انجام دهند، شد.

به انجام سخنرانیهای سیاسی برای ال گور و دموکراتها ادامه دادم، و همچنین به توجیه فعالیتهای همجنس گرایانی که هم خودم و هم ال گور از آنها به دلیل حضور تعداد فراوان همجنس گرایان مرد و زن در این حکومت، حمایت می کردیم و به دلیل پشتیبانی شدید ما از لایحه استخدامهای غیردولتی و مخالفت با لایحه جرم و جنایت که موجب ایجاد جرم و جنایت علیه مردم به دلیل نژاد، و یا مسائل جنسی بود، پرداختم. همچنین در هر فرصتی به نیویورک می رفتم تا از هیلاری پشتیبانی کنم. رقیب احتمالی او، رودی جیولانی بود، جیولانی شخصیتی ستیزه جو و مشکل آفرین، ولی در مقایسه با جمهوریخواهان ملی گرا، خیلی کمتر محافظه کار بود. رابطه بسیار صمیمانه ای با او داشتم و این بیشتر به دلیل حمایت مشترکمان از برنامه تسلیحاتی و معیارهای امنیتی سلاحها بود.

به نظر می آمد جورج دبلیو بوش برای پیروزی در انتخابات نامزدی جمهوریخواهان خوب عمل می کند، زیرا بسیاری از رقبای او از دور خارج شدند و تنها سناتور جان مک کین بدون هیچ بختی برای متوقف کردن بوش باقی مانده بود. زمانی که برای نخستین بار او را در حال بیان واضح هدف محافظه کارانه و دلسوزانه اش در مزرعه ای واقع در آیوا مشاهده کردم، بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم. به اعتقاد من، توصیه او یک راهکار عالی بود. تقریباً این تنها موضوعی بود که می توانست از آن طریق، آرا را در جهت دولتی با میزان رأی مورد تأیید حدود ۶۵ درصد سوق دهد. او نمی توانست این حقیقت را که ما ۱۹ میلیون شغل جدید داشتیم، انکار کند. اقتصاد کشور همچنان در حال رشد بود و میزان جرائم برای هفتمین سال پیاپی کاهش می یافت. در عوض هدف محافظه کارانه و دلسوزانه او این بود که: "من همان شرایط خوب و مناسبی را که در حال

حاضر دارید، به شما اعطا خواهم کرد، با دولتی کوچکتر و افزایش بیشتر مالیاتها. آیا شما از این کار خوشتان نمی آید؟" در بسیاری از مسائل، بوش با جمهوریخواهان کنگره‌ای محافظه‌کار، همراه و همپیمان بود، بنابراین آنها بودجه را برای فشار بر فقرا تصویب می‌کردند، زیرا مالیات آمریکاییهای کم‌درآمد، افزایش می‌یافت، در حالی که مالیات آمریکاییهای ثروتمند کاهش پیدا می‌کرد. همچنان فکر می‌کردم که ال‌گور برنده خواهد شد، علیرغم این حقیقت که تنها دو معاون رییس‌جمهور، مارتین ون بورن و جورج اچ دبلیو بوش مستقیماً پس از معاونت ریاست جمهوری، انتخاب شده بودند، زیرا کشور اوضاع خوبی داشت و دولت از حمایت مردم برخوردار بود. همه معاونان ریاست جمهوری که برای ریاست جمهوری رقابت می‌کردند، دو مشکل داشتند: یکی اینکه بیشتر مردم آنها را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند چه کارهایی انجام داده‌اند و دیگری اینکه به مدیریت آنها اعتماد نداشتند و تمایل داشتند آنها را مردان درجه دوم بنامند. با دادن مأموریت‌های بسیار عالی به ال و اطمینان از اینکه او توجه عموم را به فعالیتهای گرانبهایش برای موفقیت ما جلب کرده است، هر کاری که از دستم برمی‌آمد انجام دادم تا به او کمک کنم مانع بروز آن مشکلات بشود.

علیرغم اینکه ال‌گور بی‌هیچ بحثی فعالترین و مؤثرترین معاون رییس‌جمهور در تاریخ آمریکا بود، ولی بین واقعیت و تصور فاصله بسیاری وجود داشت. بزرگترین چالش ال‌گور چگونگی نشان دادن استقلال رأی بود در حالی که همچنان از مزایای سوابقی که داشت نیز استفاده می‌کرد. او همیشه می‌گفت با امور شخصی من مخالف است، ولی به کارهایی که برای مردم آمریکا انجام داده‌ایم، افتخار می‌کند. فکر می‌کردم مهم نیست چه کسی رییس‌جمهور آینده خواهد شد، زیرا به هر حال، این تغییر اجتناب‌ناپذیر بود. پرسش رأی دهندگان این بود که آیا ما باید این تغییر را در جهت بهتر شدن انجام دهیم و یا اینکه یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای به همان سیاستهای شکست‌خورده قبلی داشته باشیم.

فرماندار بوش آشکارا از بازگشت به اقتصادی شکست‌خورده طرفداری می‌کرد. او این روش را ۱۲ سال به کار برده بود و ما روش خود را در طول ۷ سال به اجرا گذاشته بودیم. روش ما بهتر عمل کرد و اسناد و

بیل کلینتون / ۱۰۴۹

مدارک کافی برای اثبات آن داشتیم. مبارزات انتخاباتی به ال فرصت داد به رأی‌دهندگان یادآوری کند که من حکومت را ترک می‌کنم، ولی جمهوریخواهانی که ماجرای خلع مقام را پیگیری کرده و از استار حمایت کرده بودند، همچنان باقی هستند. آمریکا به رییس‌جمهوری نیاز داشت که در مقابل آنها ایستادگی کند تا دیگر نتوانند این‌گونه از قدرت سوءاستفاده کنند و یا در از پیش بردن سیاستهای ناهنجاری که در مورد مسأله بودجه با حمله به دولت در برابرشان ایستاده بودم، موفق باشند.

شواهد بسیاری وجود داشت که نشان می‌داد اگر رأی‌دهندگان، به انتخابات به‌عنوان فرصتی برای آینده نگاه می‌کردند و کارهایی را که جمهوریخواهان انجام داده‌اند، به خاطر می‌آوردند، موقعیت به نفع دموکراتها به‌طور چشمگیری تغییر می‌کرد.

زمانی که افراد کمی در جراید ارائه این فرضیه را که من برای انتخابات به ال پول پرداخت می‌کنم، آغاز کردند، من و او در این مورد بحث داشتیم. به او گفتم که تنها خواستار پیروزی او هستم، و اگر بدانم این کار کمک خواهد کرد، در پله جلو در دفتر واشینگتن پست خواهم ایستاد و به سردبیر اجازه خواهم داد با شلاق بلندی مرا بزند. با خونسردی گفتم: شاید لازم باشد که در این مورد نظرسنجی کنیم و رأی بگیریم. من خندیدم و گفتم: بگذار ببینم با لباس بهتر است یا بی‌لباس.

در تاریخ دوازدهم اکتبر، نواز شریف، نخست‌وزیر پاکستان، با یک کودتای نظامی به رهبری ژنرال مشرف برکنار شد. ژنرال مشرف همان کسی بود که رهبری نیروهای پاکستانی را در آن سوی مرزهای کشمیر بر عهده داشت. نگران از بین رفتن دموکراسی بودم و اصرار داشتم که هرچه زودتر حکومت مردمی دوباره بر کشور حاکم شود. سلطه مشرف یک نتیجه فوری داشت: طرح فرستادن کماندوهای پاکستانی به افغانستان برای دستگیری و کشتن اسامه بن لادن لغو شد.

در اواسط آن ماه کنت استار اعلام کرد که استعفا می‌دهد. رابرت ری جانشین او شد. رابرت ری کارمند استار بود و پیش از آن زمانی که تلاش برای محکوم کردن مایک اسپای ناکام ماند، کارمند دونالد اسمالتر بود. در اواخر دوره ریاست جمهوری، ری هم می‌خواست با نوشته‌ای که شهادت دروغ من در موضوع خلع مقام را تصدیق می‌کرد، مرا بیرحمانه مورد

حمله قرار دهد. شک داشتم که او واقعاً مرا محکوم کند، زیرا یک هیأت دوجانبه از دادخواهان در جریان خلع مقام شهادت داده‌اند که هیچ دادخواه مسئولی این کار را نخواهد کرد، ولی آماده بودم تا با آن شرایط بسازم. نمی‌خواستم شرایط سیاسی هیلاری را دشوار کنم. در عین حال، نمی‌توانستم قبول کنم که عمداً شهادت دروغ بدهم و معتقد بودم این کار را نکرده‌ام. پس از بازخوانی دقیق شهادتم، در آن مواردی را یافتم که به آنها پاسخ واضح و روشنی نداده بودم. بنابراین گزارشی برای ری فرستادم و ذکر کردم که هرچند کوشیده‌ام شهادت قانونی بدهم، ولی می‌دانم که برخی از پاسخهایم، ناکافی است. او این گزارش را پذیرفت. پس از گذشت تقریباً شش سال و صرف ۷۰ میلیون دلار پول مالیات، تندباد تمام شده بود. کسی نمی‌خواست کوچکترین رحمی به من بکند. در اواسط ماه، همکلاسیهای دبیرستانی خود را برای شرکت در مراسم سی و پنجمین سال گردهمایی دبیرستان به کاخ سفید دعوت کردم، همان کاری که پنج سال پیش برای برگزاری سی ساله‌شدن گردهمایی انجام داده بودم. دوران حضور در دبیرستان را خیلی دوست داشتم و همیشه از ملاقات با همکلاسیهایم لذت می‌بردم. چند تن از آنها به من گفتند که طی هفت سال گذشته، زندگیشان خیلی بهتر شده است.

پسر یکی از آنها گفت که می‌دانسته است من رئیس‌جمهور خوبی هستم، ولی بیشتر از همه، زمانی به من افتخار کرد که در برابر توطئه خلع مقام ایستادگی کردم. اغلب، از افرادی که در برابر اشتباهات و ناامیدیهایشان خود را بی‌یار و یاور می‌بینند، شنیده بودم که نمی‌توانند به اقدام مناسبی در آن شرایط پردازند، ولی من به مبارزه ادامه دادم.

در اواخر ماه، یک سناتور حراف بار دیگر موجب توقف در ایجاد اصلاحات مالی شد. در مراسم پنجمین سالگرد تأسیس اتحادیه آمریکا که هنوز ۱۵۰۰۰۰ آمریکایی در آن کار می‌کردند، شرکت کردیم. من و هیلاری یک کنفرانس در کاخ سفید در فیلانترابی برگزار کردیم به این امید که تأثیر و میزان کارهای خوبی که می‌کردیم، افزایش یابد. تولد هیلاری را با یادآوری همان مراسمی که ستاره‌های برادوی در سال ۱۹۹۲ انجام داده بودند، جشن گرفتیم.

ماه نوامبر را با رفتن به اسلو آغاز کردم. در آنجا مذاکرات بین اسرائیل

بیل کلینتون / ۱۰۵۱

و فلسطین آغاز شده بود. در مراسم چهارمین سالگرد ترور اسحاق رابین شرکت کردم، یاد او را گرامی داشتیم و به مذاکرات پیوستم تا برای ادامه روند صلح وقت بگذاریم. کهل باندویک نخست‌وزیر نروژ فکر می‌کرد در کنفرانس اسلو می‌توان جریان صلح را به پیش برد. دیوید هرملین سفیر ما که در تظاهرات یهودیان نروژی نقشی نداشت، کوشید با پذیرایی با مقداری هات‌داگ از گوشت حلال، هم برای باراک و هم عرفات، سهم خود را در این کار انجام دهد. شیمون پرزو لیا رابین هم در آنجا حضور داشتند. این مهمانی همان تأثیری را که ما خواستار آن بودیم، بر جای گذاشت. مجاب شده بودم که هم باراک و هم عرفات می‌خواهند فرآیند صلح را کامل کنند و این کار را در سال ۲۰۰۰ انجام خواهند داد.

در تاریخ چهارم نوامبر، سفر جدید و دیگری را آغاز کردم. این بار به نوارک، هات‌فورد، هرمتیج و آرکانزاس - شهر کوچکی که در اواخر سال هفتم به آن کمک کرده بودم تا امکانات زندگی برای کارگران فصلی گوجه‌چین فراهم شود - رفتم. این سفر در شیکاگو با همکاری جسی جکسون و هاسترت، کسانی که تصمیم گرفته بودند از این ابتکار پشتیبانی کنند، به پایان رسید. جس با کت و شلوار راه راه، بسیار باشکوه به نظر می‌آمد و من سر به سر او می‌گذاشتم و می‌گفتم مانند یک جمهوریخواه امروزی برای رسیدن به مقام سخنگویی لباس پوشیده است. با حمایت هاسترت تشویق و مطمئن شدم که مطمئناً در سال آینده وضع قوانین را با موفقیت پشت‌سر خواهیم گذاشت.

در هفته دوم این ماه، برای نخستین بار، روی خط کاخ ریاست جمهوری به اینترنت پیوستم. از زمانی که رییس‌جمهور شدم، تعداد وب‌سایتها از ۵۰ به ۹۰ میلیون افزایش یافته و به وبهای جدید به اندازه ۱۰۰/۰۰۰ صفحه در ساعت اضافه شده بود. نرم‌افزار شناخت صدا که پاسخها را به نوشته تبدیل می‌کرد، امروزه امری عادی است ولی در آن زمان، یک شاهکار بود. دو نفر در مورد اینکه پس از ترک کاخ سفید چه خواهم کرد از من پرسش کردند. هنوز به آن امر درست نیندیشیده، ولی برنامه‌ریزی برای کتابخانه ریاست‌جمهوری را آغاز کرده بودم.

طی سالهایی که رییس‌جمهور بودم، در مورد کتابخانه خیلی می‌اندیشیدم. لازم بود هر رییس‌جمهور پرداخت هزینه ساخت

کتابخانه‌اش را به اضافه وقتی برای حفظ این امکانات به عهده بگیرد. سپس آرشیوهای ملی را مورد بررسی قرار دهد و کارمندانی را برای سازماندهی و مراقبت از محتویات این کتابخانه استخدام کند. از بسیاری از کتابخانه‌های ریاست جمهوری دیدن کرده بودم. می‌دانستم عده زیادی به تماشای نمایشگاه می‌آیند، بنابراین لازم بود ساختمان به گونه‌ای ساخته شود که از اسناد و مدارک محافظت کند. می‌خواستم فضای نمایشگاه، باز، زیبا و پرنور باشد و می‌خواستم مواد به کار رفته در آن به گونه‌ای نشان داده شود که حرکت آمریکا به سمت قرن بیست و یکم را به نمایش بگذارد.

جیم پولشک و مؤسسه تجاری او را به عنوان معمار انتخاب کردم، بیشتر به دلیل طرحش در رز ستر نیویورک برای زمین و فضا که به شکل یک لیوان بزرگ از جنس استیل با یک گوی بزرگ در درونش بود. از رالف اپلیام خواستم نمایشگاه را به راه بیندازد، زیرا به نظر من کار او در موزه هولوکوست در واشینگتن بهترین طرحی بود که دیده بودم. کار با هر دو را شروع کرده بودم. پولشک می‌گفت من بدترین مشتری او به حساب می‌آیم، زیرا حتی اگر با فاصله زمانی طولانی و پس از شش ماه به دیدن من می‌آمد و تغییر کوچکی در طرحهایش ایجاد می‌کرد، متوجه می‌شدم و از او در آن مورد پاسخ می‌خواستم.

می‌خواستم کتابخانه را در لیتل راک مستقر کنم زیرا احساس می‌کردم به زادگاه خود بدهکارم و فکر می‌کردم این کتابخانه باید در قلب آمریکا و در بین مردمی باشد که نمی‌توانند به واشینگتن و یا نیویورک دسترسی بیابند.

علاوه بر کتابخانه، می‌دانستم که می‌خواهم کتابی در مورد زندگی و دوران ریاست جمهوری خود بنویسم و باید سه یا چهار سال سخت کار کنم تا بدهیهای حقوقی خود را بپردازم، خانه‌ای بخرم و اگر هیلاری در انتخابات سناتوری پیروز شود، دو خانه اتیاع کنم. لازم بود مقداری هم پول برای هیلاری و جلسی کنار بگذارم و سپس بقیه دوران عمر خود را وقف خدمت به مردم کنم. جیمی کارتر کارهای زیادی را طی چند سال پس از ریاست جمهوری خود انجام داده بود و فکر می‌کردم من هم می‌توانم.

بیل کلینتون / ۱۰۵۳

در اواسط ماه زمانی که کشور را به منظور رفتن به سفری ده روزه به ترکیه، یونان، ایتالیا، بلغارستان و کوزوو ترک کردم، از اعلام کوفی عنان مبنی بر اینکه گلافکوس کلرادیس رییس جمهور و رثوف دنکتاش رهبر ترکهای قبرس مذاکرات خود را در اوایل ماه دسامبر در نیویورک آغاز خواهند کرد، حمایت کردم. قبرس استقلالش را در سال ۱۹۶۰ از بریتانیای کبیر گرفت. در سال ۱۹۷۴، رییس جمهور قبرس، اسقف ماکاریوس، بر اثر کودتایی که ارتش یونان آن را رهبری می کرد، از مقام خود خلع شد. در عوض، ارتش ترکیه نیروهای خود را به این جزیره فرستاد تا از بخش ترک نشین قبرس دفاع، کشور را تقسیم و قلمرو بسته ای به عنوان بخش ترک نشین مستقل در شمال قبرس، ایجاد کند. از آن زمان این جزیره تقسیم شد و تنشها بین ترکیه و یونان اوج گرفت. یونان می خواست به حضور ارتش ترکیه در قبرس پایان بدهد و راهکاری بیابد تا به یونانیها امکان بدهد به شمال بازگردند. سالها برای حل این مشکل تلاش کرده و امیدوار بودم تلاشهای دیرکل سازمان ملل موفقیت آمیز باشد. ولی موفق نشدم و ناامید از آشتی ترکیه و یونان و حل معضل قبرس بین این دو کشور و پذیرفته شدن کامل ترکیه در اتحادیه اروپا، از مقام خود کنار رفتم.

همچنین سرانجام با رهبران جمهوریخواه بر سر سه بند مهم لایحه بودجه به توافق رسیدیم: سرمایه گذاری بر روی ۱۰۰/۰۰۰ معلم جدید، دوبرابر کردن تعداد دانش آموزان در برنامه های بعد از مدرسه و پرداخت بدهیهای ایالات متحده آمریکا. مادلین آلبرایت و دیک هالبروک همراه با جس هلمز و سایر مسئولان سازمان ملل برای این بازپرداخت بدهی، برنامه ریزی کرده بودند. این کار بیشتر از برقراری صلح در بوسنی برای دیک وقت گیر بود، ولی مطمئنم کس دیگری نمی توانست این کار را انجام دهد.

با هیلاری و چلسی برای یک دیدار پنج روزه که طولانی و غیر معمولی بود، به ترکیه رفتیم. می خواستم در پی دو زلزله ویران کننده ای که ترکها گرفتار آن شده بودند، از سیاستمداران آن کشور حمایت و آنها را تشویق کنم به همکاری خود با آمریکا و اروپا ادامه دهند. ترکیه یکی از اعضای ناتو بود و امید داشت که بتواند به اتحادیه اروپا بپیوندد، موضوعی که

سالها به شدت از آن پشتیبانی می‌کردم. ترکیه از معدود کشورهایایی بود که تأثیر بسزایی بر دنیای قرن بیست و یکم داشت. اگر ترکیه می‌توانست مشکل قبرس را با یونان حل کند، با اقلیت کرد سرکش و سرکوب شده کشور سازش نماید و هویتش را به‌عنوان یک کشور دموکراسی مسلمان غیرمذهبی حفظ کند، می‌توانست دروازه غرب به سوی یک خاورمیانه جدید باشد. عدم دستیابی به صلح در خاورمیانه که قربانی جزر و مد اوج گرفته افراط‌کاری اسلامی است، می‌تواند برای یک ترکیه باثبات، سدی در مقابل پیوستن به اتحادیه اروپا باشد.

از دیدار دوباره رییس‌جمهور دمیرال خوشحال بودم. او روشنفکری بود که می‌خواست ترکیه پلی بین شرق و غرب باشد. نظرات خود را به اطلاع نخست‌وزیر ترکیه بولنت اجویت ابراز و اصرار کردم انزوای طلبی و ملی‌گرایی افراطی را با برطرف کردن مشکلاتشان با کردها و یونانی‌ها کنار بگذارند و در جهت عضویت اتحادیه اروپا پیش بروند.

پس از توقف در یکی از شهرکهای چادر نشین نزدیک ازمیت برای دیدار از قربانیان زلزله، روز بعد همین بحثها را با رؤسای سازمانهای تجاری آمریکایی و ترک در استانبول ادامه دادم.

با برخی از خانواده‌هایی که همه چیز خود را از دست داده بودند، ملاقات کردم. از همه کشورهایایی که به قربانیان کمک کرده بودند، از جمله یونان، قدردانی کردم. مدت کوتاهی پس از زلزله ترکیه، یونان نیز گرفتار زلزله شد و ترکها محبت آنها را جبران کردند. اگر زلزله‌ها می‌توانست آنها را در کنار هم جمع کند، پس آنها حتماً می‌توانستند زمانی که زمین حرکت نمی‌کند نیز همکاری کنند.

هدف مسافرت من با دیدار از زلزله زدگان، کاملاً برای ترکها مشخص شد. زمانی که کودکی را روی دست گرفتم و همانطور که چلسی زمانی که بچه‌ای نوپا بود از شانه‌هایم بالا می‌رفت و بینی مرا می‌گرفت، او نیز همان کار را انجام داد، عکاسی از ماجرا عکس گرفت و روز بعد این عکس در همه جراید و روزنامه‌های ترکیه چاپ شد. یکی از روزنامه‌ها با این تیتر که «او ترک است» ماجرا را شرح داده بود.

پس از اینکه خانواده‌ام از خرابه‌های افسوس و یکی از کتابخانه‌های بزرگ دنیا واقع در ارض‌روم دیدن و آمفی تاتری را افتتاح کردند که در

بیل کلینتون / ۱۰۵۵

آنجا استی پول موعظه کرده بود، در اجلاسی متشکل از نمایندگان پنجاه و چهار کشور جهان، برای بحث در مورد امنیت و همکاری در اروپا، شرکت کردم. این اجلاس در سال ۱۹۷۳ سازماندهی شده بود تا دموکراسی، حقوق بشر و اجرای قانون را ارتقا بخشد. در آنجا حضور داشتیم تا از دوام موافقتنامه بالکان و قطعنامه‌ای برای جلوگیری از ادامه بحران در چچن که به ایجاد رعب و وحشت علیه روسیه و استفاده بیش از حد نیروها در برابر چچنیهای غیرنظامی پایان می‌داد، حمایت کنیم. همچنین توافقنامه‌ای با رهبران قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان امضا کردیم که با آمریکا همکاری کنند تا از گسترش دو خط لوله‌ای که نفت را از دریای خزر بدون گذشتن از ایران به غرب می‌رساند، حمایت کنند. با توجه به تصمیمی که ایران برای آینده اتخاذ می‌کرد، توافقنامه خط لوله می‌توانست پیامد بزرگی برای استحکام روابط کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده داشته باشد.

از حضور در استانبول و آگاهی از تاریخ غنی آن که پایتخت عثمانی و امپراتوری روم بود، بسیار لذت بردم. در تلاش دیگری برای افزایش سازگاری آن کشور با دنیای مسیحیت، با سراسقف کلیساهای ارتودکس، در قسطنطنیه ملاقات کردم و از ترکها خواستم صومعه ارتودکس را دوباره در استانبول افتتاح کنند.

سراسقف طومار زیبایی به من داد که روی آن، یکی از صفحات کتاب مقدس را که می‌دانست من خیلی دوست دارم - فصل یازدهم «هبروس» - حکاکی کرده بود. متن با این جمله شروع می‌شد: «سرنوشت ضامن چیزهایی است که به آنها امید بسته‌ایم و ذات چیزهای نامریی است.» در مدتی که در ترکیه بودم، مجلس و کنگره به توافقی در مورد بودجه دست یافته بودند که علاوه بر پذیرش ابتکارات مربوط به آموزش و پرورش، اعتباری را نیز برای استخدام پلیس بیشتر، زمینهای موروثی، قرارداد وای ریور و تخصیص وام به کشورهای فقیر، اختصاص داده بود. جمهوریخواهان نیز قبول کردند از برنامه‌های ضد محیط‌زیستی برای تخصیص بودجه دست بکشند.

از ایرلند شمالی هم اخبار خوبی به گوش می‌رسید. در آنجا جورج میچل با احزاب به توافق رسیده بود تا به طور همزمان با یک دولت جدید

به کار ادامه دهد و این دولت را با پشتیبانی تونی بلر و برتی آهرن اداره کند. هنگامی که این اخبار را شنیدیم، برتی با من در ترکیه به سر می برد. در آتن، پس از یک گردش صبحگاهی هیجان آور در آکروپولیس با چلسی و اظهار تأسف در برابر عموم به دلیل حمایت آمریکا از یک رژیم آشوبگر ضد دموکراتیک که اداره یونان را در سال ۱۹۶۷ به دست گرفته بود، بار دیگر بر شرکت در طراحی قراردادی منصفانه در زمینه حل مشکلات قبرس به عنوان شرطی برای عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا تأکید کردم و از اسمتیس کوستاس نخست وزیر یونان برای همکاری با متفقین در کوزوو سیاستگزاری کردم. چون یونانیها و صربها در مذهب ارتودوکس مشترک بودند، انجام دادن این کار برای او بسیار مشکل بود. در حالی جلسه را ترک کردم که از باز شدن درها به روی آشتی با ترکیه و وارد شدن آن به اتحادیه اروپا - در صورتی که مشکل قبرس حل می شد - بسیار دلگرم شده بودم، تا حدودی به این دلیل که وزرای امور خارجه دو کشور، جورج پاپاندرئو و اسماعیل جم هر دو جوان و آینده نگر بودند و آینده ای مشترک و سرشار از تفاهم را جستجو می کردند و این تنها چیزی بود که معنی و مفهوم داشت.

از یونان به فلورانس پرواز کردم، جایی که نخست وزیر دی آلمان میزبان یکی دیگر از کنفرانسهای راه سوم بود. این مهمانی کاملاً رنگ و بوی ایتالیایی داشت زیرا آنرا برسلی پیش از صرف شام آواز خواند و بازیگر برنده جایزه اسکار، رابرتو بنیگنی ما را در مخصمه انداخت. زمانی که بنیگنی را ملاقات کردم، گفت: «دوستت دارم» و به آغوش من پرید.

فکر کردم شاید لازم باشد برای انجام کارهای اداری به ایتالیا بروم. همیشه از حضور در ایتالیا لذت می بردم. تونی بلر، رئیس اتحادیه اروپا رومانو پرودی و نخست وزیر فرانسه ژاسپن همه در آنجا حضور داشتند تا برای سیاستهای خارجی و داخلی در قرن بیست و یکم و انجام اصلاحات در سیستم مالی بین المللی برای به حداقل رساندن بحرانهای مالی و شدت بخشیدن به تلاشهایمان برای افزایش مزایا و کاهش موانع جهانی شدن، به اجماعی ترقی خواهانه برسند.

در بیست و دوم آن ماه، من و چلسی به بلغارستان پرواز کردیم و من نخستین رئیس جمهور آمریکایی لقب گرفتم که از این کشور دیدار می کرد.

در برابر بیش از سی هزار نفر که در سایه ایجادشده توسط کلیسای الکساندر نوسکی نشسته بودند، سخنرانی کردم. برای حمایت آمریکا از آزادی به سختی به دست آمده، خواسته‌های اقتصادی و همکاری با ناتو به آنها قول دادم.

پیش از رفتن به کوزوو، این آخرین توقف من برای قدردانی بود. در کوزوو، مادلین آلبرایت، وس کلارک و من، به شدت مورد استقبال قرار گرفتیم. خطاب به برخی از شهروندانی که مدام با صدا زدن نام من سخنرانی را قطع می‌کردند، حرف زدم. از اینکه این شور و حال را از آنها بگیرم نفرت داشتم، ولی می‌کوشیدم آنها را مجبور کنم به خواهش من گوش بدهند و با انتقام گرفتن از اقلیت صرب، از اشتباهات گذشته کینه به دل نگیرند و این مسأله‌ای بود که به‌طور خصوصی در حضور رهبران جناحهای مختلف در سیاستهای کوزوو نیز تأکید کرده بودم. در اواخر آن روز به کمپ بانداستیل رفتم تا از سربازان ناتو سپاسگزاری کنم و با آنها شام بخورم. آنها واقعاً به آنچه انجام داده بودند، افتخار می‌کردند ولی جلسی بیشتر از من با سربازان جوان جور شده بود.

زمانی که در سفر بودیم، چارلین بارشفسکی و جین اسپرلینگ را به چین فرستادم تا برای ورود چین به سازمان تجارت جهانی قرارداد ببندند. لازم بود این قرارداد به اندازه‌ای خوب باشد که ما را قادر سازد روابط بازرگانی عادی، مداوم و مستحکم قانونی را با چین برقرار کنیم. حضور جین اطمینان می‌داد که چینها می‌دانند از این مذاکرات حمایت می‌کنم. مذاکرات تا روزهای آخر، بسیار سخت بود، زمانی که در برابر تخلیه و صدور کالاها و دسترسی به بازارهای اتومبیلسازی، دفاع را آغاز کردیم و حمایت سندی لوین عضو کنگره دموکراتیک میثیگان کسب شد، متوجه شدیم که این حمایت، موافقت کنگره در زمینه روابط بازرگانی عادی و دائمی و در نتیجه ورود چین به سازمان تجارت جهانی را تضمین می‌کند. جین و چارلین کار بزرگی را به انجام رسانده بودند.

در ایرلند مدت کوتاهی پس از مراسم سپاسگزاری، حزب اتحادگرای اوستر به رهبری دیوید تریمبل، قرارداد جدید صلح را پذیرفت و دولت جدید ایرلند شمالی، با دیوید تریمبل به‌عنوان نخست‌وزیر و سیمیوس مالون از SDLP و جان هیوم به‌عنوان معاون شکل گرفت. مارتین

مک‌گانیس از شین فن به عنوان وزیر آموزش و پرورش انتخاب شد. مدتی قبل، این فکر به ذهن کسی خطور نمی‌کرد.

در ماه دسامبر، زمانی که سازمان تجارت جهانی در ستیل جلسه‌ای برقرار کرد، تظاهرات خشونت‌آمیز نیروهای ضد جهانی شدن منطقه مرکزی، شهر را به رعب و وحشت انداخت. همانطور که به نمایندگان حاضر گفتم، بیشتر تظاهرکنندگان صلح طلب بودند و شکایات قانونی و معقولی داشتند. شاید جریان وابستگی متقابل نمی‌توانست نقض شود، ولی لازم بود سازمان تجارت جهانی آگاهانه عمل کند و بیشتر در مورد مسائل تجاری و محیط زیست حساسیت نشان دهد. لازم بود کشورهای ثروتمند که از مزیت جهانی شدن سود می‌بردند فعالیت‌های بیشتری انجام دهند تا این مزیتها را به نیمه دیگر جهان که مردم آن هنوز با روزی کمتر از ۲ دلار زندگی می‌کنند نیز برسانند. می‌دانستم پس از برگزاری جلسات ستیل، تظاهرات بیشتری در جلسات مالی بین‌المللی رخ خواهد داد، و تا زمانی که ما به نگرانیهایشان که احساس می‌کردند فراموش و کنار گذاشته شده‌اند نپردازیم، به تظاهرات ادامه خواهند داد.

در اوایل ماه دسامبر می‌توانستم اعلام کنم که پس از هفت سال، اقتصاد کشور ما بیش از بیست میلیون شغل جدید ایجاد کرده و دستمزد ۸۰ درصد از کارمندان، بالاتر از متوسط است. آمار، کمترین میزان بیکاری آمریکاییهای آفریقایی تبار و اسپانیایی تبار و کمترین میزان بیکاری زنان از سال ۱۹۵۳ به بعد را نشان می‌داد.

در ششم دسامبر، یک مهمان ویژه داشتم: فرد سنجر ۱۱ ساله از خیابان لوئیس. فرد و خانواده‌اش همراه با نماینده بنیاد آرزوها که به بچه‌ها کمک می‌کند به آرزوهایشان برسند، آمده بودند تا مرا ببینند. فرد بیماری قلبی داشت و مدتی طولانی خانه‌نشین شده بود. او اخبار را تماشا و به موضوع جالبی در کار من برخورد کرده بود. با هم حرف زدیم و تا مدتی با هم در ارتباط بودیم. طی هشت سال خدمت، کارکنان بنیاد آرزوها چهل و هفت کودک را برای دیدن من آوردند. این کودکان همیشه روزهای مرا روشن می‌کردند و دلیل اینکه چرا می‌خواستم رییس‌جمهور شوم را بار دیگر به یاد من می‌آوردند.

در هفته دوم این ماه، پس از یک مکالمه تلفنی با رییس‌جمهور اسد،

بیل کلینتون / ۱۰۵۹

اعلام کردم که یک هفته بعد، اسرائیل و سوریه در واشینگتن در یک محل مشخص با هدف هرچه زودتر به توافق رسیدن، مذاکرات خود را از سر می‌گیرند.

در تاریخ نهم ماه دسامبر، عازم ورسستر ماساچوست شدم، شهری که در روزهای سیاه و تاریک ماه اوت ۱۹۹۸ برای مراسم خاکسپاری شش تن از آتش‌نشانهایی که در حین انجام وظیفه جان خود را از دست داده بودند، رفته بودم و مردم آن شهر از من استقبال کرده بودند. این تراژدی که قلب همه را به درد می‌آورد، جامعه و همه آتش‌نشانهای آمریکایی را متشنج کرده بود. صدها نفر از آنها از اقصی نقاط کشور و چندین نفر هم از آن سوی آبها، مرکز همایش شهر را پر کرده بودند. این مراسم یادبود حزن‌انگیز نشان داد میزان مرگ و میر آتش‌نشانها حتی از پلیسها هم بیشتر است.

یک هفته پس از این ماجرا در مراسم یادبود روزولت، قانونی را امضا کردم که طبق آن مزایای بیمه پزشکی سالمندان و بیمه بهداشت مستمندان برای افرادی که در حین کار ناقص‌العضو می‌شوند، افزایش می‌یافت. این مهمترین قانون برای جامعه معلولین بود، زیرا لایحه آمریکاییهای معلول، به افرادی که مطمئن نبودند آیا ایدز، پوسیدگی ماهیچه، بیماری پارکینسون، دیابت یا زخمهایی که منجر به فلج می‌شوند دارند یا نه، اجازه نمی‌داد که شامل این برنامه بیمه پزشکی سالمندان شوند. این قانون، کیفیت زندگی افراد بیشماری را که قادر به تأمین درآمد نبودند، تغییر می‌داد و آن را بهتر می‌کرد. این کار، برای سپاسگزاری از کوششهای سخت فعالان معلول بود، به‌ویژه برای سپاسگزاری از زحمات دوستم جاستین دارت جمهوریخواه اهل وایومینگ که محکوم به استفاده ابدی از صندلی چرخدار شده بود و هرگز بدون کلاه و پوتینهای گاوچرانی بیرون نمی‌آمد.

منتظر شب کریسمس و عصر طلایی (ملنیوم) بودیم. پس از سالها برای نخستین بار خانواده ما برای گذراندن تعطیلات آخر هفته در رنسانس دلشان تنگ می‌شد، زیرا مجبور بودیم برای جشن عصر طلایی در واشینگتن بمانیم. همه هزینه‌های این جشن به‌طور خصوصی پرداخت شده بود. دوستم تری مک‌اولین چندین میلیون دلار برای برپایی این

جشن هدیه داد و در نتیجه ما توانستیم به شهروندانمان فرصت لذت بردن از جشن و سرور را بدهیم. مراسمی مانند دو روز جشن عمومی خانوادگی در مؤسسه اسمیت سونیان و جشنی ویژه کودکان در بعدازظهر روز سی و یکم و یک کنسرت در مال به کارگردانی کویننی جونز و جورج استیونس با یک نمایش بزرگ از آتشبازی. همچنین مراسم صرف شام مفصلی در کاخ سفید برگزار شد که مملو از افراد مشهوری از جوامع ادیبان، هنرمندان، موسیقیدانان، نظامیان، و غیرنظامیان بود. پس از آتشبازهای مال، مدتی طولانی رقصیدیم.

بعدازظهر بسیار زیبایی بود، ولی در لحظه ورود، خیلی عصبی بودم. افراد گروه امنیت ملی هفته‌ها بود که به شدت در حال آماده باش به سر می‌بردند، زیرا گزارشهای اطلاعاتی بسیاری خبر داده بود که آمریکا در معرض چندین حمله تروریستی قرار خواهد گرفت. از زمان بمبارانهای سفارتها در سال ۱۹۹۸، سوءظن من به شدت به بن لادن و هواخواهان القاعده جلب شده بود. حمله به مقر عملیاتی القاعده را به اجرا گذاشته و تعدادی از شرکت‌کنندگان در عملیات تروریستی را دستگیر کرده بودیم. پس از آن هم برخی از دسیسه‌های آنها را خنثی کردیم و به فشار وارد کردن به پاکستان و عربستان سعودی برای مجبور کردن افغانستان به خلع ید و از بین بردن بن لادن ادامه دادیم. با این هشدار جدید سندی برگرد، همه کارکنان امنیت ملی، مدت یک ماه تقریباً هر روز در کاخ سفید گرد می‌آمدند.

مردی با مواد ویژه بمب‌گذاری در حال عبور از مرز کانادا در واشینگتن دستگیر شد. او قصد داشت در فرودگاه لوس آنجلس بمب‌گذاری کند. دو گروه تروریستی در شمال شرقی و یکی هم در کانادا کشف و متلاشی شد. حملات از پیش طرح شده در اردن خنثی شد. عصر طلایی، علیرغم برگزاری جشنهای بسیار در آمریکابدون هیچ تروری آغاز شد و این به دلیل کوشش سخت هزاران نفر و البته کمی هم بخت و اقبال بود. در هر صورت با شروع سال جدید، قرن جدید و عصر طلایی جدید، بسیار خوشحال و سپاسگزار بودم. کشور ما ظاهری عالی داشت و در شرایط خوبی وارد سال جدید می‌شدیم.

فصل ۵۴

من و هیلاری نخستین روز آغاز قرن جدید و آخرین سال ریاست جمهوری را با سخنرانی در یک برنامه در رادیوی برای مردم آمریکا آغاز کردیم که این برنامه به طور زنده از تلویزیون پخش شد. همراه با کسانی که آن شب را در کاخ سفید جشن گرفته بودند، تا ساعت دو و نیم صبح بیدار مانده و خسته ولی مشتاق بودیم که یک روز استثنایی را بگذرانیم. شب گذشته مراسم جشنی استثنایی در همه جهان برگزار شد. میلیاردها نفر زمانی که سال ابتدا در آسیا سپس در اروپا، آفریقا و آمریکای جنوبی و سرانجام در آمریکای شمالی تحویل شد، در پای تلویزیونها بودند. ایالات متحده آمریکا نیز با برخورداری از موفقیت‌های اقتصادی، جامعه‌ای یکپارچه و اعتماد به نفس ملی و همچنین با باز گذاشتن دروازه‌های پویندگی و ارزشهای دموکراتیک که در اقصی نقاط دنیا جشن گرفته می‌شد، وارد قرن جدید شد. من و هیلاری معتقد بودیم که آمریکاییها باید حداکثر استفاده را از این فرصت ببرند تا به پیشرفت کشور کمک کنند و دیگران را نیز از این مزایا بهره‌مند سازند و مرزهای جهان قرن بیست و یکم را درنوردند. این همان چیزی بود که تصمیم گرفته بودم سال آخر دوران ریاست جمهوری خود را صرف آن کنم.

با مقایسه روال تاریخ، هفتمین سال ریاست جمهوری من سرشار از موفقیت بود، زیرا به کار بر روی مشاغل عمومی از هنگام اعلام جریان

خلع مقام و پس از آن ادامه داده بودیم، دستور جلسه‌ای را که در مجلس ایالات متحده به تصویب رسیده بود، دنبال و با مشکلات و فرصتها به محض وقوع آنها برخورد می‌کردیم. با این حساب، استراحتی که از قدیم در نیمه آخر بخش دوم ریاست جمهوری وجود داشت، در مورد من اتفاق نیفتاد. حتی در یک سال آخر هم هیچ استراحتی نداشتم.

همزمان با فرا رسیدن سال جدید، یکی از همکاران قدیمی خود را از دست دادم. بوریس یلتسین استعفا داده و ولادیمیر پوتین جانشین او شده بود. یلتسین هرگز پس از عمل قلبی که انجام داد، قدرت و استقامت خود را به دست نیاورد و معتقد بود که پوتین آماده است تا روسیه را به موفقیت کامل برساند و قادر است وقت زیادی را صرف انجام این مسئولیت کند. همچنین بوریس می‌دانست که اگر این فرصت را به پوتین بدهد تا مردم کار او را ببینند، مطمئناً بخت پیروزی او را در انتخابات بعدی نیز بالا خواهد برد. هر دو حرکت، عاقلانه و زیرکانه بود. ولی در هر حال من یلتسین را از دست می‌دادم. علیرغم همه مشکلات فیزیکی و شرایط غیرقابل پیش‌بینی، رهبری شجاع و آرمان‌گرا بود. ما به یکدیگر اطمینان داشتیم و همکاریهای زیادی بین ما صورت گرفته بود. روزی که او استعفا داد، با هم بیست دقیقه از طریق تلفن صحبت کردیم. می‌توانم بگویم از تصمیمی که گرفته بود، بسیار راضی به نظر می‌رسید. او مقام و مسئولیت خود را همان‌گونه که با اراده خود اداره کرده بود، طبق روش خاص خود ترک کرد.

سوم ژانویه به استفر دستون و برجینیای غربی رفتم تا مذاکرات صلح بین سوریه و اسرائیل را آغاز کنیم. ایهود باراک به شدت به من فشار وارد می‌کرد تا در اوایل سال مذاکرات را برگزار کنم. او طی روند صلح در مقابل عرفات خیلی صبور بود و مطمئن نبود که آیا اختلافات آنها بر سر اورشلیم قابل حل است یا نه. در عوض، ماه‌ها پیش به من گفته بود که آماده است اگر نگرانیهای اسرائیل در مورد پایگاه هشداردهنده در جولان و استقلال دریاچه تیرایز برطرف شود، بلندبهای جولان را به سوریه بازگرداند. در غیر این صورت یک سوم ذخایر آبی آن به عنوان دریای گالیلی شناخته خواهد شد.

دریای گالیلی بخش مجزایی از این آبها است. قسمت تحتانی آن